

برخی ظرافتهای بلاغی و معنایی پنهان در سخن سعدی

دکتر امید مجد دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران majdomid@ut.ac.ir

چکیده

برخی عبارات و اشعار گلستان و بوستان سعدی، علیرغم ظاهری ساده، انواعی از درهمنیدگیهای معنایی دارند که با نگاه اول و تکیه بر بلاغت مألوف نمیتوان به عمق معنایی آنها پی برد. سعدی گاهی ژرف ساختهای معنایی را با ایجاد شبکه ارتباطی پیچیده ای از کلمات که در مواردی با صنایع ادبی هم تقویت میشود؛ ایجاد میکند. تسلط سعدی بر زبان فارسی، باریک اندیشی او، آگاهی او از علوم مختلف، تجربه های زیادی که در سفر داشته و آشنایی با فرهنگهای متفاوت از عوامل دیگری است که سبب ایجاد معانی پنهان در آثار او گردیده است.

مهمتر آنکه دقت و اهتمام سعدی برای ایجاد اثری تعلیمی و آموزنده در روساخت و ژرف ساخت ابیات پدیدار است که گاه بر شارحان نیز پوشیده باقی مانده است. در این مقاله تلاش شده تا برخی ابیات و عباراتی که ظرایف بیانی و معنایی پنهان در آنها بر شارحان سخن سعدی پوشیده مانده است؛ بازخوانی و معنا شوند.

کلمات کلیدی: سعدی، معنای تعلیمی ابیات، شروح گلستان و بوستان، ظرافتهای کلامی، مهارتهای

بلاغی

هر کس به زمان خویشتن بود من سعدی آخرالزمانم

چنانکه در چکیده ذکر شد، هدف اصلی این مقاله، ذکر دقایق و نکاتی از سخن سعدی است که با ظرافت خاصی انتخاب شده و حاصل تعمق در روساخت و ژرفساخت واژه‌هاست. معناها و ظرایفی که یا بر اکثر شارحان سخن سعدی پوشیده مانده یا توجه درخوری بدان نکرده‌اند.

بی شک گلستان و بوستان سعدی از مهمترین آثار تعلیمی زبان فارسی بشمار میرود. زبان شیرین و سهل و ممتنع سعدی سبب شده است که مخاطب آثار سعدی با هر سطح از دانش و دقت ادبی بتواند بهره شایسته‌ای از آن بگیرد. در این مقاله با شکافتن لایه‌های متفاوت ابیات، معانی پنهان آنها آشکار خواهد شد. همچنین خاطر نشان می‌سازد که در هیچ یک از مقالات و کتابهایی که درباره سعدی نوشته شده‌است، شرح این ابیات و عبارات بگونه‌ای که در این مقاله آمده، ذکر نگردیده‌اند.

جهت ساده‌تر شدن مطلب، این ابیات در هفت طبقه دسته‌بندی شده‌اند تا ضمن معناکردن درست آنها، معلوم شود که در هر یک از این ظرایف، سعدی از کدام شگردهای بلاغی برای پرمعناتر کردن کلام خود استفاده کرده است.

۱. حُسن تعلیلهای ظریف

مقدمه گلستان با این عبارت آغاز میشود: «هر نفسی که فرومیرود، ممدّ حیات است و چون برمیآید مفرّح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدرآید؟

اعملوا آل داوود شکراً و قلیل من عبادی الشکور.» (یوسفی، 1381: 49)

در شروح گلستان نکته تربیتی ای که از این بیت برداشت شده در خصوص چگونگی از عهده شکر برآمدن است. ظاهراً معنای عبارات روشنتر از هر شرح و بسطی است و همه بارها و بارها آن را شنیده و خوانده‌اند، در شروح گلستان آمده است:

در شرح سودی ذیل این عبارت آمده «...کسی قادر نیست از عهده شکر حقیقی خدا برآید، زیرا اگر بر هر نفسی دو شکر لازم باشد، پس بر سایر نعمت‌ها چه اندازه شکر لازم است؟» (شرح سودی، ص ۳)

«فرورفتن نفس که ممدّ حیات است و برآمدن آن که مفرّح ذات میشود، هر یک نعمتی است... بیت نتیجه قیاس خطابی است، زیرا وقتی که در هر نفس ما دو نعمت موجود باشد و بعلاوه ما از نعمتهای بیشمار دیگری بهره‌ور باشیم، چگونه میتوانیم از عهده شکر خدای تعالی برآیم و همین بیت اشاره دارد که شکر، ممکن است قولی و با زبان، یا فعلی و با دست و سایر اعضا باشد.» (خزائلی، ۱۳۴۴: ۱۱۸)

خطیب رهبر نیز در شرح این بخش به ذکر چند نکته لغوی و دستوری اکتفا کرده است.

یوسفی نیز پس از ذکر نکات لغوی و اشاره به تلمیحات و غیره چنین گفته: «علما گفته‌اند که در شبانروزی آدمی بیست و چهار هزار بار نفس بزند. پس در هر شبانروزی آدمی از فضل آفریدگار بیست و چهار هزار بار خلعت حیات پیوشد... گوته، شاعر نامدار آلمانی، نیز با الهام از این سخن سعدی گفته است: «در هر نفسی دو نعمت موجود است: آنکه که دم فرومیرود و آنکه که برمی‌آید، تا از این رفتن و برآمدن شمع حیات فروزان ماند...» (گلستان با شرح یوسفی، ص ۱۹۶)

چنان که ملاحظه میشود در هیچکدام از این شروح، به این دقیقه اشاره نشده است که چرا از میان تمام نعمتهای جهان، سعدی «نفس» را انتخاب کرده و چند سطر در باب آن توضیح داده است تا به این نکته برسد که شکر نعمتهای الهی ممکن نیست!؟

پاسخ اینست که براساس استدلال سعدی در هر نفس دو نعمت وجود دارد و برای هر نعمت هم که باید یکبار شکر گفت؛ پس قاعدتاً در هر بار نفس کشیدن باید دوبار بگوئیم: «خداراشکر»، ولی عملاً فقط در هنگام بازدم انسان توانایی صحبت کردن دارد، پس در هر نفس یکبار بیشتر نمیتوان خدا را شکر گفت؛ پس اگر در تمام عمر هم بگوئیم شکر، فقط نصف تعداد نفسهایمان را شکر گفته‌ایم، چه رسد به سایر نعمتها!

۲. ارتباط استوار لغات با هم

در بوستان آمده‌است:

*«زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا» (یوسفی ، ۱۳۸۱ الف: ۱۶۳)

در شرحهای بوستان زیر این بیت چیزی نیامده، ولی ارتباط پنهانی شگفتی بین سه صفت مصراع اول و کل مصراع دوم وجود دارد. معنای بیت این است: اگر مرد درویشی «زن زیباروی فرمانبر پارسا» داشته‌باشد، احساس پادشاهی میکند. حال بینیم سرّ سخن کجاست و چرا نمیتوان صفت دیگری را جانشین آن صفات کرد؟

نخست اینکه پادشاهان از نعمتهای دنیوی برخوردارند. دوم اینکه پادشاهان برای داشتن حکومتی دلخواه و آرام، باید از شورش داخلی در امان باشند و سدیگر، باید از تعرض و تجاوز دشمن خارجی نیز محفوظ بمانند. اما حوزه پادشاهی درویش کجاست؟ بیشک چهاردیواری خانه اوست. اگر درویش زن زیبا داشته‌باشد، از نعمتهای دنیوی بهره‌مند است. اگر زنش فرمانبر باشد، از شورش در امان است و اگر پارسا هم باشد، از تعرض دشمن خارجی (مرد بیگانه) نیز محفوظ خواهد بود. پس میتواند احساس پادشاهی کند؛ زیرا پادشاه هم همین مزایا را دارد. نکته تربیتی بیت در ژرف ساخت واژه های بیت نهفته است؛

سعدی معتقد است که اگر در زنی به صفتهای نیکوی اخلاقی آراسته باشد، مصاحبت با او نهایت خرسندی را به همراه دارد. صفت «خوب» علاوه بر زیبارویی اشاره به معنای متخلق بودن به خلق و خوی پسندیده را نیز دارد. از سویی سعدی این مطلب را به همه انسانها تسری نمی دهد، فقط درویشی که قانع است و زیاده خواه نیست می تواند به چنین پادشاهی برسد که این نکته هم قابل تأمل است.

*«ملحد گرسنه در خانه خالی سر خوان عقل باور نکند کز رمضان اندیشد» (یوسفی، ۱۳۸۱ الف: ۸۵)

اگر فقط گفته میشد «ملحد از رمضان پروائی ندارد»، نیز معنا کامل بود، ولی سعدی با آوردن الفاظی دیگر در مصراع اول، راه را بر سر هر بهانه و عذر و پرسشی میندود! اینگونه که اگر سؤال مقدر این باشد که: درست است که «ملحد» است، ولی چون گرسنه نیست، حرمت رمضان را حفظ میکند، اما سعدی فکر این پرسش ذهنی خواننده را کرده و گفته است ملحد گرسنه است. حال میپرسیم گرسنه هست، ولی شاید جایی است که نمیتواند پنهان باشد، پاسخ میدهد در خانه است، نه در کوی و برزن. سپس این سؤال مطرح میشود که شاید در خانه او کسی است که باعث رودربایستی و عدم غذا خوردن شود، پاسخ از پیش داده شده: «خانه خالی است». سرانجام ذهن پرسشگر میگوید: درست است که گرسنه است و در خانه خالی هم نشسته، ولی شاید چیزی برای خوردن ندارد؛ سعدی پاسخ میدهد: خیر سفره هم پهن است. دیگر راه بر هر حجتی بسته میشود. آیا واقعا میتوان باور کرد که کافری که گرسنه است و در خانه خالی سر سفره نشسته، غذا نخورد و حرمت رمضان را نگهدارد؟!!

شاید بتوان گفت این بیت به آرایه استیفا آراسته است و سعدی تمام احتمالات را برای برطرف شدن شک خواننده مطرح کرده است. نکته حاشیه‌ای که در باب ضرورت ورع از بیت درک می شود بیشتر در چارچوب ذهن شاعر است که آنقدر روزه داری در ماه رمضان برای او اهمیت داشته است که آن را به عنوان مضمون بیتی آورده است.

۳. استفاده توأمان از ایجاز و یک صنعت بدیعی

در برخی از ابیات سعدی، ایجاز ظریفی نهفته است؛ بدین معنا که گاه معنای دو بیت را در یک بیت یا یک مصراع خلاصه میکند. یعنی کلماتی را در یک مصراع میآورد که بنتهایی بار معنایی دو بیت یا بیشتر را بر دوش میکشند. ضمناً همراه با این ایجاز از یک صنعت بدیعی هم استفاده میکند.

«بخوشید سرچشمه‌های قدیم نماند آب جز آب چشم یتیم» (یوسفی، ۱۳۸۱ الف: ۵۸)

این بیت از ابیات حکایت مربوط به خشکسالی و قحطی دمشق است، با مطلع:

«چنان قحطسالی شد اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق» (یوسفی، ۱۳۸۱ الف: ۵۸)

در مصراع دوم بیت مورد نظر، لغت «یتیم» بار معنایی بزرگی را بر دوش میکشد، یعنی علاوه بر اینکه بار عاطفی سنگینی دارد، همزمان کار یک بیت دیگر را نیز انجام میدهد و سبب ایجاز در بیت گردیده است بدین معنا که بجای آنکه سعدی در یک بیت جداگانه بگوید که در این قحطی عده‌ای مرده بودند، با آوردن لغت «یتیم» کار را ساده کرده است. بدیعی است تا پدران نمیرند، کسی یتیم نمیشود.

همچنین از صنعت بدیعی «استثنای منقطع» نیز استفاده توأمان کرده است. در مصراع «نماند آب جز آب چشم یتیم»، آب چشم یتیم از جنس آب خوردن نیست. چنانکه در تعریف استثنای منقطع گفته‌اند: «حکم یا موردی را از حکم یا موردی مستثنی کنند، بدون اینکه بین آنها سنخیت و همجنسی و مناسبتی که لازمه استثناء است، وجود داشته باشد و بدین ترتیب آن استثناء عقلاً و عرفاً صحیح نباشد.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ص ۱۴۸ و ۱۴۹). از دیدگاه تعلیمی نیز، شاعر اشاره‌ای غیرمستقیم به رسیدگی به یتیمان دارد که شاید تاثیرگذاری آن از پند مستقیم بیشتر باشد.

«نکونام و صاحب‌دل و حق‌پرست خط عارضش خوشتر از خط دست» (یوسفی، ۱۳۸۱ الف: ۱۸۳)

در برخی شرح‌های بوستان مطلبی ذیل این بیت نیامده و آنجا که آمده نیز، خط دست به معنای دستخط تعبیر شده است: «خط که با دست نویسند.» (یوسفی، ۱۳۸۱: ص ۳۹۰)، اما مصراع دوم معنای گسترده‌تری دارد، اولاً خط عارض ممدوح نشاندهنده نوجوانی و پسر بودن اوست. دیگر اینکه خط دست افزون بر دستخط، بمعنای خطوط کف دست نیز می‌باشد که کنایه از بخت و اقبال است؛ پس خوشتر از خط دست، یعنی خوشبخت و خوش اقبال هم هست.

بنابراین سعدی با ایجازی شگفت در یک مصراع پنج صفت را ذکر کرده، بدون اینکه بیت یا بیت‌های مستقل دیگری را برای بیان آن صفات سروده باشد: پسر جوانی که زیبا و خوشخط و خوشبخت است. صنعت بدیعی همراه، عبارتست از ایهام در ترکیب «خط دست» و نیز جناس بین دو «خط» (دو خط دو معنای متفاوت دارند.) به هر حال مضمون سازه‌های سعدی و استفاده از صفات برجسته نکونام، صاحب‌دل و حق‌پرست مقدم بر خط عارض و دست خط خواننده را متوجه صفات ممتاز اخلاقی شخصیت‌های حکایات بوستان می‌کند.

۴- اشاره به ظرایف علمی و حکمی:

*«سفله چو جاه آمد و سیم و زررش سیلی خواهد به ضرورت سرش

آن نشیدی که حکیمی چه گفت مور همان به که نباشد پرش» (یوسفی، ۱۳۸۱ ب: ۱۱۵)

این ابیات در گلستان سعدی پیرامون این نکته اخلاقی آمده‌اند که وجود نعمت و قدرت، برای کسی که ظرفیت ندارد، باعث دردسر است. (رک. یوسفی، ۱۳۸۱: ۳۸۹) در شروح دیگر نیز چنین آمده است:

«چون آدمیزاده ناآزاده خوی و رتبتی و نقدینه‌ای بدست آرد، نافرمانی آغازد و ناگزیر خود را سزاوار قفاخوردن سازد، آیا این سخن بگوشت نرسیده‌است که افلاطون گفته: مورچه را مصلحت آنست که پر نداشته باشد تا از خطر ایمن بماند؟» (خطیب‌رهبر، ۱۳۴۸: ص ۲۶۲)

«... چون خدا بخواهد موری را هلاک کند، برایش دو بال می‌آفریند.» (خزائلی، ۱۳۴۴: ص ۴۶۲)

و در شرح قدیمی تر گلستان، شرح سودی نیز درباره مصراع دوم مطلب درخوری نیامده‌است: «... آن اشاره به غنای همان حریفست که سبب قصاص وی گردید.» (۱۳۷۴: ص ۵۵۱)

بجز اشاره مختصر خزائلی دیگران توجهی به ارتباط پر در آوردن مورچه با زیان حاصل از آن نکرده‌اند. توضیح اینکه پر داشتن مورچه نشانه مرگ زودرس اوست؛ به عبارت دیگر مورچه‌های نر بیست و چهار ساعت پیش از جفتگیری پر در می‌آورند و از این بال در آوردن خوشحالند، ولی نمیدانند که همین پر در آوردن بزودی مرگ آنها را بدنبال دارد، چرا که بلافاصله پس از جفتگیری می‌میرند. (رک سایت www.daneshnamehroshd.ir قسمت چرخه زندگی مورچگان)

*«ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو میروی به ترکستان است» (یوسفی، ۱۳۸۱ ب: ۸۸)

ضمن اینکه ژرف ساخت بیت به خواننده این نکته تربیتی را هشدار می‌دهد که رسیدن به هدف تنها با انتخاب راه درست ممکن است. بیت دارای نکته باریک دیگری نیز هست.

در شرح خزائلی و یوسفی هیچ اشاره‌ای به دلیل انتخاب ترکستان نشده‌است و تنها گفته‌اند که: «...ریا کردن و ظاهر ساختن، بیراهه است و آدمی را به کعبه مقصود نمیرساند.» (خزائلی، ۱۳۴۴: ص ۳۵۴) در شرح یوسفی هم تنها اشاره شده که ترکستان ناحیه‌ای است در آسیا که از شمال به سیبری، از مغرب به دریای خزر، از جنوب به افغانستان و هند و از مشرق به مغولستان محدود است. (رک. ۱۳۸۱: ص ۳۲۶)

و خطیب رهبر هم چنین گفته است: «ای تازی صحرانشین بیگمان تو بخانه خدا راه نخواهی برد، چه این طریق که تو در پیش گرفته‌ای بترکستان میرسد نه بکعبه.» (۱۳۴۸: ص ۱۵۳)

سودی نیز اشاره‌ای به گزینش ترکستان در مقابل کعبه نمی‌کند و تنها در معنای بیت می‌گوید: «...زاهد با زرق و ریا به حق واصل نمیشود، بلکه رفته‌رفته بعدش زیاد میشود.» (۱۳۷۴: ص ۳۷۵)

انتخاب ترکستان (مناطق شمالی و شرقی ماوراء النهر را ترکستان می‌گفته اند رک: معجم البلدان یا قوت حموی ج ۴ ص ۲۲۷) در تقابل با کعبه میتواند به دو منظور باشد یکی اینکه ترکستان کافرستان بوده و دیگری دقیقه‌ای علمی است که شارحان از کنار آن گذشته‌اند و آن اینکه از لحاظ جغرافیایی کعبه در جنوب غربی شیراز-محل زندگی سعدی- و ترکستان در شمال شرقی آن قرار دارد؛ یعنی دقیقا یکصد و هشتاد درجه اختلاف دارند که بیشترین اختلاف ممکن از نظر جغرافیاییست؛ چنانکه امروزه نیز در محاوره، دو نفر غیر همعقیده به یکدیگر می‌گویند، ما با هم صد و هشتاد درجه اختلاف داریم!

*«اندرون از طعام خالی دار تا در او نور معرفت بینی

تهی از حکمتی به علت آن که پری از طعام تا بینی» (یوسفی، ۱۳۸۱ ب: ۹۵)

در اکثر شروح این ابیات به حدیث نبوی اشاره شده است که حکمت در شکمی آکنده از طعام قرار نمی‌گیرد. و منظور از معرفت، شناخت حق است. (یوسفی، ۱۳۸۱: ص ۳۴۶)

در هر کلاسی که این ابیات خوانده میشود، برخی اعتراض میکنند که مگر نمیشود سیر بود و دانشمند شد و موشک به فضا فرستاد! پاسخ اینست که ایشان در ذهن خود تفاوتی میان «دانش» و «حکمت و معرفت» قائل نشده‌اند. بلی با شکم پر میتوان فیزیک و شیمی خواند، ولی نمیتوان به «خردمندی» رسید. نکته علمی سخن، در این بحث روانشناسی است: روانشناسان (رک: روانشناسی از دیدگاه فروید) در مراحل رشد

انسان، از مرحله‌ای بنام مرحله دهانی نام میبرند (oral stage) که مخصوص دو سال آغازین زندگی است و کودک علاقه وافری به لذت بردن از طریق دهان خود دارد. حال اگر فردی از نظر جسمی رشد کند، ولی از نظر خرد (دقت شود خرد، نه هوش یا دانش) در مرحله دهانی و کودکی باقی بماند، در بزرگسالی نیز شکمپرست خواهد بود؛ به عبارت دیگر هر کجا فرد شکمپرستی دیده شد، حتی اگر عالم هم باشد، انسان خردمندی نیست. (رک. www.daneshnamehroshd.ir ذیل مبحث مرحله دهانی یا oral stage)

از لحاظ تعلیمی نیز سعدی در این بیت اشاره‌ای غیرمستقیم به تعلیم صوفیان مبنی بر جوع و ریاضت نفس برای دست یافتن به مراتب عالی و رها شدن از مراتب حیوانی دارد.

۵- واگذاری درک بخشی از معنا به خواننده همراه با دلایل ظریف

یکی از مثالهای این مورد، همان مثال آغاز گلستان است که در بخش نخست ذکر شد. از مثالهای دیگر میتوان این ابیات را ذکر کرد:

*«چون نداری کمال و فضل آن به که زبان در دهان نگهداری

آدمی را زبان فضیحه کند جوز بیمغز را سبکساری» (یوسفی، ۱۳۸۱ ب: ۱۷۶)

مانند بسیاری از دیگر ابیات سعدی، پیرامون این دو بیت نیز چیزی در کتابهای شرح گلستان نیامده، جز اینکه جوز یعنی گردو و سبکساری یعنی سبک‌وزنی (خزائلی، ۱۳۴۴: ص ۷۰۰). خطیب رهبر هم درباره این بیت چنین گفته است: «چون در دانش بحد تمامی نرسیده‌ای، شایسته است که زبان بر بندی و سخن نگوئی. انسان را گفتار رسوا میسازد، چنانکه گردوی پوک را سبکمغزی.» (خطیب رهبر؛ ۱۳۴۸: ص ۵۴۳)

«... انسان را زبان و گردو را خفت، رسوا و بی اعتبار میکند.» (سودی، ۱۳۷۴: ص ۹۳۵)

معنای ظاهری دو بیت هم روشن است، اما باز نکته خاص انتخاب سعدی اینجاست که ارتباط میان دو مصراع بیت دوم چیست؟ چرا در تقابل انسان که با زبان رسوا میشود، گردو آمده؟ چرا مثلاً نگفته است: آدمی را زبان رسوا میکند و میوه نارس را رنگ و بوی آن؟ یا هر مثال دیگری.

علت انتخاب گردو این است که سعدی میگوید: گردو حتی اگر بسته دهان هم باشد، باز بیمغزیش معلوم خواهد شد (از وزن کم آن)، اما ای انسان تو گردو نیستی که اگر دهانت را ببندی هم باز بیمغزیت آشکار شود، پس خاموش باش!، چنانکه مشاهده میشود بجز گردو مثال دیگری نمیتواند بیانگر این رابطه ظریف باشد. مراعات نظیر ظریف بین زبان و سبکساری خواننده را به تفکر و میدارد که صحبت زیاد بی دانش نشان سبکساری است و این مکث روانی اثر تربیتی مورد نظر سعدی را بر روی خواننده می گذارد.

*«سه چیز پایدار نماند، مال بی تجارت و علم بی بحث و ملک بی سیاست.»

وقتی به لطف گوی و مدارا و مردمی باشد که در کمند قبول آوری دلی

وقتی بقره کوش که صد کوزه نبات گه گه چنان بکار نیاید که حنظلی» (یوسفی، ۱۳۸۱ ب: ۱۷۰)

نکته مغفول مانده در کتابهای شرح گلستان ارتباط دو بیت با جمله نثر و سپس رابطه نبات و حنظل با بیت نخست شعر است. در شروح چنین آمده است: «...سیاست و تدبیر اجتماعی حکم میکند که لطف و قهر با هم آمیخته شود و هر کدام در مورد خود به کارمی آید. (خزائلی، ۱۳۴۴: ص ۶۷۹) و در نیز: «گاهی نیز با خشونت و درشتی سخن بگوی، زیرا در برخی اوقات صد کوزه نبات آن فایده را نتواند داشت که یک هندوانه ابوجهل.» (یوسفی، ۱۳۸۱: ص ۵۱۵). در نسخه خطیب رهبر اصلاً این ابیات نیامده است!

این دو بیت در تکمیل «ملک بی سیاست» آمده اند. «ملک بی سیاست» یعنی حکومتی که در آن سختگیری وجود ندارد. سعدی پیشینی کرده که خواننده خواهد پرسید: چرا باید در حکومت سختگیری کرد و

میزان آن چقدر باید باشد و مگر سعدی طرفدار زورگویی است؟! در دو بیت بعد خواننده قانع میشود که اگر کسی نیاز به حنظل داشت، نباید به او با دل‌رحمی نبات داد؛ پس گاهی «تلخی مشکل را حل میکند، نه شیرینی» و نکته ظریف دیگر اینکه سعدی «صد کوزه نبات» را در مقابل «یک دانه حنظل» قرار داده است؛ یعنی در حکومت کردن صد حجم بزرگ لطف و مدارا لازم است و یک ذره کوچک تندی و سختگیری. اکنون خواننده قانع میشود که سعدی موافق زورگویی و استبداد در حکومت نیست بلکه این نکته را تعلیم می‌دهد که دلهای سختی که با کمند مدارا و لطف به اطاعت در نمی‌آید را باید با سختگیری تابع کرد تا موجب زیان نگردد.

۶- غافلگیریهای زبانی:

* «شوربختان به آرزو خواهند مقبلان را زوال نعمت و جاه

گر نبیند به روز شبیره چشم چشمه آفتاب را چه گناه

راست خواهی هزار چشم چنان کور بهتر که آفتاب سیاه» (یوسفی، ۱۳۸۱ ب: ۶۳)

بیت دوم را چنین معنا کرده‌اند: اضافه مقلوب است، یعنی «شب‌پره چشم» را «چشم شب‌پره» پنداشته‌اند و دلیل گمراهی شارحان، لغت چشم است که باعث شده آن را فاعل مصراع بپندارند. (رک. خزائلی، ۱۳۴۴: ص ۲۴۶) یوسفی هم در شرح این بیت گفته است: «اگر چشم خفاش در روز نمیبیند...» (یوسفی، ۱۳۸۱: ص ۲۵۷) خطیب رهبر نیز «شب‌پره چشم» را اضافه مقلوب دانسته و بر این اساس معنا کرده است. (رک. ۱۳۴۸: ص ۶۸)

حال آنکه چشم مفعول است، یعنی معنای مصراع این است که «اگر شپره در روز چشم را نبیند...». کافیت بجای چشم، لغت دیگری را در بیت بگذاریم، غافلگیری دستوری برطرف خواهد شد. مثلاً بگوییم: گر نبیند به روز شپره نور، شکی نیست که مصراع را بگونه‌ای معنا خواهیم کرد که «نور» مفعول باشد، نه فاعل یعنی «اگر شپره در روز، نور را نبیند»؛ در کتاب دستور تاریخی زبان فارسی درباره زبان متون ادبی تا قرن هفتم چنین آمده است: «در زبان این دوره‌ها موارد متعددی دیده میشود که مفعول صریح بدون حرف نشانه «را» بکاررفته است و اینگونه استعمال در نظم بسیار متداول است... مثال این مورد در نظم و نثر فراوان است و غالباً تشخیص فاعل از مفعول، تنها از روی سیاق عبارت و معنی آن ممکن است، نه از ساختمان جمله.» (خانلری، ۱۳۷۸: ص ۲۴۷ و ۲۴۸) ضمن آنکه ندیدن چشم کنایه از کوری و تاریکی مفرط است. چنانکه ضرب‌المثل «چشم، چشم را نمیبیند» نیز جهت همین منظور بکار رفته است؛ در مصراع مورد نظر نیز، شب‌پره «چشم» را نمیبیند.

۷- درهم تنیدگیهای تصویری از طریق ارتباط گسترده و ظریف کلمات باهم:

در کتابهای بلاغی، تصویرسازی را در حوزه فنون بیانی قرارداد و گفته‌اند که تشبیه و استعاره و مجاز و کنایه، باعث تصویرسازی در کلام میشوند، اما نوع دیگری از تصویرسازی نیز هست که به نظر نویسنده این مقاله، ارتباطی با فنون بیانی ندارد، بلکه صرفاً از چیدن مناسب کلمات در کنار هم شکل میگیرد. در بیتی که منسوب بفردوسی است (ولی در شاهنامه دیده نمیشود) این نوع تصویرسازی بکار رفته:

پی گفتگو مجلس آراستند نشستند و گفتند و برخاستند

کلمات مصرع دوم در محور همنشینی، بگونه‌ای قرار گرفته‌اند که بنحوی حالت تعجیل و شتابزدگی را تصویر کرده و آن را به خواننده منتقل مینماید، حال آنکه هیچ تشبیه و استعاره‌ای هم در بیت وجود ندارد.

سعدی نیز از این نوع فضا‌سازیها و تصویر‌سازیها فراوان دارد:

*«شنیدم که در بزم ترکان مست مریدی دف و چنگ مطرب شکست

چو چنگش کشیدند حالی به موی غلامان و چون دف زدندش به روی

شب از درد چوگان و سیلی نخفت دگر روز پیرش به تعلیم گفت

نخواهی که باشی چو دف روی ریش چو چنگ ای برادر سر انداز پیش» (یوسفی ، ۱۳۸۱ الف: ۱۵۶)

در نگاهی گذرا از روی ابیات متوجه نخواهیم شد که سعدی در بیت نخست چه صحنه هول‌انگیز و ترسناکی را فراهم کرده است، صحنه‌ای که بواسطه آن انتظار داریم در ابیات بعدی اتفاق خشنی بیفتد و میافتد (مرید ضرب و جرح میشود)، اما این فضا چگونه ترسیم شده است؟

ابتدا از لغت «ترکان» آغاز میکنیم: چرا سعدی نگفته است: «شنیدم که در بزم مردان مست.» یا هر لغت دیگری به جز ترکان؟ پاسخ اینست که ترکان «مغولهای عصر سعدی» دو صفت داشتند: ۱- کافر بوده‌اند. ۲- آدمکش بوده‌اند. پس تا اینجا فضا کمی دهشت‌آلود شد، با عده‌ای که هم کافرند و هم قاتل مواجهیم، سپس مستی حاصل از شراب را هم به آن افزوده‌است!! چه بسیار کسان که تندخو نیستند، اما ممکن است بر اثر مستی، رفتارهایی خشن کنند، چه رسد به کسانی که آدمکش و کافرند، مست هم که باشند، انتظار اتفاق مهیب‌تری را خواهیم داشت. لغت «بزم» بار معنایی فراوانی را به دوش میکشد، زیرا ترکان مست در مجلس شادی و شادخواری و موسیقی نشسته‌اند و غرق در هیجانند که ناگهان کسی دف و چنگ مطرب را میکشد، اینجاست که خواننده انتظار دارد، کار مرید با حرکتی تند پاسخ داده شود. برای درک بهتر فرض کنید مصراع بجای آنکه هست، اینگونه بود: «شنیدم که در نزد مردان مست»، چقدر زیبایی معنا سقوط میکرد؟! از لحاظ تعلیمی تاثیر نهایی و مهمی که سبب می‌گردد پند تربیتی پیر یا در واقع سعدی اثر

کند همدلی پیر با مرید است که از «ای برادر» دریافت میشود . در واقع ندا به غرض تحیب و همدلی است.

*«چنان قحطسالی شد اندر دمشق که یاران فراموش کردند عشق

چنان آسمان بر زمین شد بخیل که لب تر نکردند ذرع و نخیل

بخوشید سرچشمه‌های قدیم نماند آب جز آب چشم یتیم

نبودی بجز آه بیوه‌زنی اگر برشدی دودی از روزنی

نه در دشت سبزه نه در باغ شخ ملخ بوستان خورد و مردم ملخ» (یوسفی ، ۱۳۸۱ الف:۵۸)

در اینجا نیز تصویر ارائه شده از خشکسالی دمشق، زیباتر از نگاه اولیه به ابیات است، زیبایی که پس از تأمل بیشتر بر روی کلمات خود را مینمایاند:

در بیت اول ، بار معنایی فراوانی بر روی عشق است، انسانها در تنگنا و مشکلات آخرین چیزی را که از یاد میبرند، مهربانی و محبت است.

اگر در قحطی هم لقمه‌نانی به کف افتد، باز آن را به عزیزان خود ایثار میکنند؛ حال این قحطی چنان سخت شده که هرکسی فقط به فکر خود است و تمام روابط دوستی و عشقی بریده شده. آن هم از جانب یاران که کارشان عشق‌ورزی است، نه از سوی مردم عادی. یعنی حتی یاران هم که اهل محبتند، محبت را از یاد برده‌اند. با این توضیح قید «چنان» نیز در ابتدای بیت، زیبایی و استحکام حضور خود را بیشتر نشان میدهد. زیرا در زبان فارسی پس از قید «چنان»، باید اتفاق مهمی بیفتد.

در بیت دوم نیز، لب تر نکردن یک معنای اولیه دارد، یعنی مرطوب نبودن و یک معنای کنایی که اتفاقاً این معناست که بیت را زیباتر می‌کند. لب تر نکردن کنایه از درخواست نکردن است: می‌گوید آسمان آنقدر بخیل بود که نه ذرع (که آب فراوان می‌خواهد) و نه درخت خرما (که آب کم می‌خواهد)، در آسمان آن جوانمردی را نمیدیدند که قطره‌ای آب از او خواهش کنند. شرح زیبایی بیت سوم در قسمتهای پیشین همین مقاله داده شد و در اینجا اضافه می‌کنیم که سرچشمه‌های قدیم یعنی سرچشمه‌های ازلی، سرچشمه‌هایی که همیشه جوشیده‌اند و تناسب آن با چشم یتیم یعنی اشک یتیمان نیز از روز ازل می‌جوشیده که این بار احساسی بیت را بیشتر می‌کند. سخن از آب چشم یتیم و آه بیوه زن همان طور که گفته شد در لایه‌های پنهان بیت مخاطب را متوجه قشر آسیب پذیر می‌کند. به جای دود حاصل از پخت و پز آه از روزن خانه برمی‌آید. این معادله‌های عاطفی بیت، پند اخلاقی مورد نظر سعدی را در نهاد خواننده درونی می‌کند.

اما در بیت یک پایانبندی شگفت‌انگیز از کل تصویر قحطی ارائه شده: عموماً قحطی به دو صورت روی می‌دهد: یا باران نمیبارد یا باران باریده، ولی آفات و حشراتی مانند ملخ به مزارع حمله کرده‌است. در بیت اول سخن از خشکسالی نوع اول است، یعنی باران نباریده؛ در بیت آخر می‌گوید: همزمان قحطی نوع دوم هم بروز کرده، یعنی همزمان که باران نیامده، ملخها نیز مزارع موجود را خورده‌اند و اینجاست که تصویر به اوج خود میرسد: قحطی در قحطی!

نتیجه‌گیری:

در این مقاله با ارائه سیزده نمونه، ظرایفی از اشعار سعدی مطرح شد که در نگاه اول به لایه‌های پنهان معنایی و زیباییهای بلاغی آن نمیتوان پی برد و شارحان نیز چندان اشاره‌ای بدانها نداشته‌اند؛ این لایه‌های

پنهان که نمودار توجه و دقت سعدی در کاربرد واژه‌ها و حساسیت وی در گزینشهایش است، ذیل هفت دسته بیان شدند که عبارت بودند از:

- ۱- حسن تعلیلهای ظریف ۲- ارتباط استوار لغات با هم ۳- استفاده توأمان از ایجاز و یک صنعت بدیعی
 - ۴- اشاره به ظرایف علمی و حکمی ۵- واگذاری درک بخشی از معنا به خواننده همراه با دلایل ظریف
 - ۶- غافلگیریهای زبانی ۷- درهم‌تنیدگیهای تصویری از طریق ارتباط گسترده و ظریف کلمات با هم.
- سعدی همواره هدف خود را از تالیف که پند اخلاقی و تعلیم و تربیت است، مد نظر داشته و در رو ساخت یا ژرف ساخت ابیات مطرح کرده است.

فهرست منابع و مآخذ:

- خزائلی، محمد، (۱۳۶۸)، شرح بوستان، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- ، -----، (۱۳۴۴)، شرح گلستان، تهران: موسسه انتشارات علمی.
- خطیب رهبر، خلیل، (۱۳۴۸)، گلستان، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفیعلیشاه.
- خوش‌طینت، حیدر، زین‌العابدین چاوشی و علی‌اکبر کاظمی، (۱۳۷۴)، شرح سودی بر گلستان سعدی، تبریز: مرکز نشر فرهنگی بهترین.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۱)، نگاهی تازه به بدیع، تهران: انتشارات فردوس.

ناتل خانلری، پرویز، (۱۳۷۸)، دستور تاریخی زبان فارسی، انتشارات توس.

یوسفی، غلامحسین، (۱۳۸۱)، بوستان سعدی، تهران، انتشارات خوارزمی.

-----،-----، (۱۳۸۱)، گلستان سعدی،-----.

یاقوت حموی (فوت ۶۲۶هـ). معجم البلدان . ج ۴ بیروت . دارصادر و دار بیروت ۱۹۵۵

<http://daneshname.roshd.ir>